

در دفاع از شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری

محمد حسین

(توضیح: این مقاله در شرایطی نوشته شد که شورای همکاری در شرف تشکیل بود و پس از تشکیل شورا، موضع گیری های مختلف نیز به اتمام رسید. لذا در اینجا، هم با نظرات آقای خسرو شاهی، با وجود آنکه آن را پس گرفت، برخورد شده و هم به نظرات مخالفینی که پس از ایجاد شورا مقالاتی نوشتند. به هر حال فکر کرده بودم بدون تغییر مقاله، بهتر است آنرا چاپ کنم تا دید جامع تری نسبت به مجموعه انتقادات، نسبت به ما بوجود بیاید).

پس از دعوت اتحاد کمیته های کارگری از فعالین جنبش کارگری، تحرکات بسیاری در این رابطه انجام شد. تقریباً تمام گرایشات رادیکال جنبش کارگری شامل: کمیته هماهنگی...، کمیته پیگیری...، انجمن فرهنگی... و دانشجویان هوادار جنبش کارگری از این دعوتنامه حمایت کردند.

هرچند که این گرایشات هیچیک نفوذ قابل توجهی در طبقه کارگر ندارند، اما پذیرش ایجاد شورایی برای همکاری و اتحاد عمل خود گامی ابتدایی در راستای مبارزه مشترک است و می تواند آغازی باشد برای از بین بردن پراکندگی در جنبش کارگری. شاید تصور گردد که پنج گرایش در شرایطی که در بدنه طبقه کارگر نفوذ ندارند، چگونه می توانند به پراکندگی طبقه کارگر پایان دهند. اما مسئله این نیست که جمع شدن این پنج گرایش بلافاصله بتواند راه حل نهایی برای این مسئله باشند، بلکه آغازی برای پایان دادن به تشتت و پراکندگی است.

انتظارات ما از فعالین جنبش کارگری باید واقعی باشد. این دعوت اگر چند ماه یا چند سال پیش داده می شد با استقبال دیگر فعالین روبرو نمی شد. چون بسیاری هنوز باورهای انحصارطلبانه و سکتاریستی داشتند. اما واقعیت ها نشان داد که در جنبش کارگری همکاری و تشکل فراگیر نقطه مقابل حرکات سکتاریستی است و هر کس به تنهایی قادر نیست تشکلی فراگیر ایجاد نماید. با گذشت زمان ثابت شد که هر یک از این گرایشات گروهی کوچک هستند که به نوعی در این بن بست قرار گرفته اند و به تنهایی قادر به خارج شدن از این بن بست نیستند. در نتیجه دعوت از فعالین جنبش کارگری در این مقطع زمانی با استقبال روبرو و گامی به جلو برداشته شد. در رابطه با دعوت «اتحاد کمیته های کارگری» در میان احزاب سیاسی، گرایشات سوسیالیستی از پیشروی جنبش کارگری استقبال کردند و با تمام توان به تبلیغ آن پرداختند که در نوع خود موثر واقع شد. اما از سوی دیگر گرایشان راست در مقابل این حرکت موضع گرفتند و هر کدام به یک بهانه آنرا زیر سوال بردند.

از جمله آنها موضعگیری آقای خسروشاهی است. اگر از حاشیه های آن بگذریم اساس آن بر مبنای نفی کار مخفی و ضرورت علنی بودن استوار است. آقای خسرو شاهی چنین نوشته است: «این فعالین در موقعیتی که بخشی از فعالین کارگری جان بر کف در میدان مبارزه ایستاده اند، هنوز بر طبل مخفی کاری صرف می کوبند و مشخص نیست نتیجه عملکرد عینی سال ها مخفی کاری آنها بجز دادن چند اعلامیه چیست.»

خوب در ابتدا لازم است ببینیم نتیجه سالها مبارزه مخفی و بر طبل خالی کوبیدن چیست. نتیجه آن ایجاد چند کمیته کارگری، ارتباط با پیشروان کارگری و حالا کسب اعتمادی است که بر مبنای آن فعالین جنبش کارگری به دعوت این کمیته جواب مثبت می دهند، بلکه واضح است که هنوز راه زیادی باقی است. اما همه اینها هر چقدر که کوچک باشند برای ما دست آوردند و در حد خود به جنبش کارگری خدمت می کنند. اما به هر حال کسی که در مقام چنین انتقادی بر می آید و با چنین صراحتی اعلام می کند که ما بر طبل تو خالی مخفی کاری می کوبیم، باید در مقام و موقعیت عملی بسیار بهتری قرار داشته باشد و نتیجه فعالیتش بمراتب درخشانتر بوده باشد. اما براستی آقای خسروشاهی که بر طبل مخفی کاری نمی کوبد چه خدمتی به جنبش کارگری ایران کرده است و کدام نهاد و تشکل در داخل کشور را سازمان داده است و آنرا در مقابل

ما به قیاس می گذارد؟ شما در کدام حزب و گروه سوسیالیستی کارگری حضور دارید و طبقه کارگر و یا حداقل پیشروان را سازمان دهی و جذب کرده اید. ایشان مطرح کرده اند که چرا ما همانند بسیاری از فعالین علنی که سینه سپر کرده اند عمل نمی کنیم و به دادن اطلاعات بسنده کرده ایم.

اولا از کجا می دانند که ما به دادن اطلاعات بسنده کرده ایم و آیا کمیته های کارگری که درون جنبش خودبخودی وجود دارند، ممکن است فقط به دادن اطلاعات بسنده کند و آیا پایه گذاری و دعوت از فعالین جنبش کارگری برای ایجاد یک شورای هماهنگی فقط دادن اطلاعات است؟ و از همه اینها مهمتر چشم انداز این شورا و نتیجه کار است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. آیا اگر آقای خسروشاهی این دعوت را انجام می داد، کسی به آن توجه می کرد؟

با استقبال روبرو شدن دعوت از جانب کمیته های کارگری، حاصل همان فعالیت است که اعتماد را بوجود آورده است. فعالین علنی جنبش کارگری در پروسه مبارزه و بطور خودبخودی و در جریان سرکوب رژیم، به فعالین علنی تبدیل گردیدند و ما نیز با تمام توان از آن پشتیبانی کرده و می کنیم و به هیچ وجه فعالیت علنی آنها را نه تنها نفی نمی کنیم بلکه در راستای پیشبرد اهداف جنبش کارگری می دانیم.

تلفیق کار علنی و غیر علنی دقیقا چیزی است که عملا در گرایش جنبش کارگری جاری است، حتی چهره های علنی جنبش کارگری نیز به مخفی بودن گرایش و حتی گرایشی که خود عضو آن هستند عملا اعتقاد دارند. بسیار ساده انگارانه خواهد بود اگر اسامی تمام اعضای کمیته هماهنگی یا کمیته پیگیری اعلام گردد و جا و مکان جلسات نیز مشخص باشد. ضرورت تلفیق مخفی کاری و علنی بودن تقریبا برای همه فعالین گرایش ثابت گردیده است.

خسروشاهی می گوید: «اگر معتقدند که سندیکای شرکت واحد هم جز این گرایش رادیکال هستند، چرا همانند آنها تلاش نمی کنند که تشکل مورد نظر خود را در مرکز کاری سازمان دهند و واحد بودن برهاند و ...»

اگر خسروشاهی تصور می کند که ایجاد سندیکایی همانند شرکت واحد در هر محل کارگری دیگری ممکن است و ما و دیگران از انجام دادن آن اجتناب می ورزیم، باید بگویم بسیار از مرحله و واقعیت های جاری دور است. اولاً سندیکای شرکت واحد که از گذشته ساختمانی داشت و به هر شکل به همت فعالینی همچون اسانلو دوباره احیا گردید، در جریان سرکوب عملا 6000 عضو خود را از دست داده و در حال حاضر تنها رانندگان اخراجی که حدود 55 نفر هستند، عضو این سندیکا می باشند. البته حرکت آنه چه در راستای ایجاد سندیکا و چه در جریان اعتصاب کاملا قابل حمایت بود و گام اساسی در عرصه مبارزه طبقاتی برداشته شد.

اما واقعیت سرکوب، به دیگر فعالین اجازه نمی دهد تا تشکلی همانند سندیکای شرکت واحد ایجاد نمایند. حتی فعالین سندیکای شرکت واحد نیز در حال حاضر عملا نه جایی و نه رسمیتی دارند و مخفی کاری به آنها تحمیل شده است. دیگر گرایش نیز مخفی کاری را نه به اختیار بلکه بدلیل سرکوب پلیسی به اجرا گذاشته اند و نمی توانند در محلهای کار خود رسماً اعلام نمایند که عضو کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری و یا کمیته های کارگری هستند چرا که حداقل برخورد با آنها اخراج خواهد بود. اما تمام تلاش ما فعالین جنبش این است که توازن قوا را به نفع خود تغییر دهیم و در نهایت رویکردی هر چه علنی تر پیدا کنیم. این مسئله تنها به توازن قوا بستگی دارد و اینکه تا چه حد بتوانیم خودمان را به حاکمان تحمیل کنیم. این شرایط برای تمام گرایشها هنوز بوجود نیامده و این چیزی است که خسروشاهی نمی بیند.

آقای خسروشاهی غافل از آن است که در شرایطی که همه فعالین جنبش کارگری قادر نیستند تشکل هایی در محیط کار ایجاد نمایند، و عده ای زیاد به شکل پراکنده در کارخانه ها و شرکت ها کار می کنند، می توانند از طریق شورای همکاری با هم متحد گردند و به نیروی قابل توجه مبدل شوند و بر همین مینا است که پیچ گرایش دور هم جمع شدند و از دعوت فوق استقبال کردند، خود اقدام به ایجاد شورای همکاری نکردند و دعوت نامه دیگری دادند تا طیف هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را جذب نمایند، در حال حاضر بخش ها و عده ای قابل توجه از فعالین و پیشروان کارگری به این شورا دعوت شده اند و حتی مکانیزم هایی برای ورود فعالین و پیشروان پراکنده که در هیچ تشکلی حضور ندارند در نظر گرفته شده است. آنها می توانند به نمایندگی از چند نفر از همکاران و یا کارگران نزدیک به هم در یک محیط کاری در این شورا حضور یابند. همه اینها آن چیزی است که بسیار فراتر از اطلاعات است و آقای خسروشاهی چشمش را بر روی

آنها بسته است. ایشان تشکیل دهندگان این شورا را نماینده و آقا بالا سر کارگران می دانند و ما را متهم می کنند که بجای کارگران می خواهیم تشکل ایجاد کنیم.

ایجاد چنین شورایی که فعلین رادیکال و بخش هایی از کارگران پیشرو را بتواند متشکل کند، برخوردی آقا بالاسرانه است یا پند و اندرزهای غیر واقعی شما؟ آیا ما فعالین و عده ای از پیشروان جنبش کارگری خود جزئی از طبقه کارگر نیستیم و در دراز مدت نمی توانیم چشم انداز این را داشته باشیم که بخش های بیشتری از کارگران در این شورا حضور یابند و ما نیز به ایجاد تشکل ها در محیط های کاری کمک کنیم؟ این دو مورد نه تنها در تناقض با هم نیستند بلکه در یک رابطه متقابل و موثر بر هم قرار می گیرند و می توانند تا حدودی از پراکندگی گسترده فعالین جلوگیری نمایند. هر چه پیشروان کارگری متشکل و متحدتر باشند و قطب کارگری را ایجاد نمایند، کارگران بیشتری جذب خواهد شد پر واضح است که تمام هم و غم ما ایجاد تشکل های فراگیر کارگری است، اما این گونه تشکل ها یک شبه ایجاد نخواهند شد و با موانع دیگری روبرو هستند. در حال حاضر بیشتر فعالین جنبش کارگری در محیط های کاری خود تلاش می کنند که تشکیلاتی همانند سندیکای شرکت واحد ایجاد نمایند و هر چند که سندیکای شرکت واحد راه را نشان داد اما این کار بلافاصله و در تمام محیط های کار قابل تحقق نیست، در نتیجه نهادی مورد نیاز است که هم کاملاً دمکراتیک و شورایی باشد و هم تناقض با ایجاد تشکل در محیط کار و یا هر محیط دیگری نداشته باشد و حتی بتواند به ایجاد چنین تشکل هایی کمک نماید.

از این دست برخوردها که آقای خسروشاهی کرده اند، عملاً فقط منجر به تداوم تشتت و پراکندگی می شود. نمونه دیگری از این دست برخورد را آقای اصغر بهروزی از حزب کمونیست کارگری در نشریه کارگر کمونیست انجام داده است. ایشان با طرح این مسئله که گرایشات نموده های واقعی از اختلافات موجود هستند و نمی توان بین رادیکالیسم آنها معدل گرفت و این مسئله عملاً با شکست روبرو خواهد شد، دعوت از فعالین جنبش کارگری توسط اتحاد کمیته های کارگری را طرحی غیر پیشرو دانسته اند.

اما به راستی مگر برای همکاری و اتحاد عمل باید از تمامی اختلافات چشم پوشی کرد و نمی توان حرکات مشترکی را سازمان داد. از همه اینها مهمتر در شرایطی که تک تک این گرایشات قادر به ایجاد تحرکی در طبقه کارگر نیستند و رویکرد رادیکال آنها می تواند وجه مشترکی بر روشن ترین و مبرمترین مطالبات جنبش کارگری، داشته باشد، چرا از قبل باید مهر شکست بر این طرح زده شود ما برای ایجاد یک حزب دور هم جمع نمی شویم و بخوبی می دانیم که اختلافات واقعی هستند و در جای خود باید به آنها پرداخت، اما این واقعیت را هم می دانیم که مکانیزم هر شورائی و بویژه شورای کارگران که حتی قدرت سیاسی را نیز در دست داشته باشد، بر مبنای پاره ای وجوه مشترک طبقاتی و پاره ای وجوه مشترک استوار است. این شورا یک شورای واقعی متشکل از گرایشان و فعالین رادیکال جنبش کارگری است، که می تواند گام های جدی و عملی در عرصه مبارزه طبقاتی بردارد که از عهده هر کدام از ما به تنهایی برنمی آید. اینجا مرز بین سکتاریسم و منافع طبقاتی کارگران بروز می کند. آیا در یک کارخانه پیشروان کارگری که حتی اختلافاتی با هم دارند، برای سازماندهی اعتصاب و یا یک حرکت اعتراضی با هم همکاری نمی کنند؟ آیا این مبارزه در یک مقیاس بزرگتر نیاز به همکاری و اتحاد عمل گرایشات و فعالین رادیکال ندارد؟

و اساس مگر نه اینکه در حال حاضر نیز مثلاً با دستگیری یکی از فعالین تمام گرایشان رادیکال به حمایت از آن برنمی آیند؟ اما به دلیل توان محدودشان این حمایت ها در حد اطلاعیه باقی می ماند و شکل عملی و قوی به خود نمی گیرد. مگر نه اینکه در جریان اول ماه مه و با مواردی دیگری از این قبیل عملاً بسیاری با هم همسو هستند، اما بدلیل نبود یک کانون هماهنگ کننده، این همسویی ها تا مرحله اتحاد عمل پیش نرفته است. از همه اینها مهمتر اینکه در میان گرایشان رادیکال موجود اختلافات فاحش آشتی ناپذیری وجود ندارد. اساساً بسیاری از پیشروان جنبش کارگری که در هیچیک از این تشکل ها عضو نیستند، فقط به دلیل پراکندگی و نبودن چنین اتحاد عملی دور مانده اند و حالا که شورای همکاری ایجاد گردیده بسیاری از کارگران پیشرو برای حضور در این شورا و فرستادن نماینده به آن اعلام موجودیت کرده اند، آیا همه اینها گام های قابل توجهی در عرصه مبارزه طبقاتی نیستند؟

ما نمی خواهیم معدلی از رادیکالیسم مان بگیریم، بلکه می خواهیم رادیکالیسمی که وجه مشترک ما، به عنوان یک واقعیت وجود دارد را مبنای همکاری قرار دهیم. آیا این بدور از واقعیت است؟ بسیاری از ما و فعالین جنبش کارگری در ایران سالهاست که یکدیگر را می شناسیم و بخوبی می دانیم که تا حدود زیادی با هم وجه مشترک داریم و تا کجا می توانیم با هم پیش برویم. شرایط و واقعیت های مبارزه طبقاتی بیش از پیش

ما را به یکدیگر نزدیک کرده و در این راه مشترک به هیچ وجه از اختلافات نیز غافل نیستیم و قصد آن را نداریم که چشمان را بروی آنها ببندیم.

در واقع رودرویی های چند سال اخیر و تلاش برای تشکل یابی طبقه کارگر ضرورت همکاری را برای ما بیشتر برجسته کرده است و این مسئله را باید به فال نیک گرفت. برآستی چه کسانی در جریان این همکاری و پیشروی جنبش کارگری متضرر خواهند شد؟

آقای بهروز چنین ادامه می دهد: «یعنی نهادهایی از گرایشان مختلف تشکیل گردیده اند که قبل از هر چیزی یک هدف اصلی جلوی خود گذاشته اند، و آنهم اینکه چگونه بتوانیم صاحب تشکلی آزاد و مستقل از دخالت دولت باشیم. اما آیا راه حل مشترکی وجود دارد؟ بنظر من راه حل مشترکی بین گرایشان مختلف وجود ندارد. همه گرایشات تبیین یک دستی از سازمان دادن کارگران و نوع تشکلی که باید کارگران در آن سازمان یابند و یا اینکه چگونه شروع کنند، ندارند. بیخود نیست که بجای یک نهاد، چندین نهاد مختلف تشکیل شده اند. بعضی از تضادها درست در تضاد با راه حل نهادهای دیگر تشکیل شده اند. تعدادی به جناح بندیهای رژیم دل بسته اند! تعدادی دل به ILO بسته اند و غیره». (نقل از همانجا).

آقای بهروزی موارد مشخص را آورده تا ثابت کند راه حل مشترکی وجود ندارد. ایشان می گویند تعدادی به جناح بندیهای رژیم دل بسته و تعدادی دل به ILO، اما شورای همکاری و دعوت کمیته های کارگری، چه طیفی از فعالین جنبش کارگری را خطاب قرار داده اند و چه کسانی گرد هم آمده اند تا این شورا را بوجود بیاورند. وقتی صحبت از فعالین رادیکال می شود، برای همه گرایشات فوق در جنبش کارگری، روشن است که گرایشات و تشکلات مستقل از دولت مطرح هستند و هر گرایشی که خیال همراهی با خانه کارگری ها، شورای اسلامی، اصلاح طلبان و دیگر گرایشات از این دست را داشته باشد، جایی برای هیچ اتحاد عملی با آنها وجود ندارد، چه برسد به حضور در شورای همکاری، کدام یک از گرایشات موجود بدنال ILO هستند و تشکلات زرد را نمایندگی می کنند. بنابراین در نزد گرایشاتی که گرد هم آمده اند تا شورای همکاری را ایجاد نمایند هیچ تمایلی که آقای بهروز نام برده است وجود ندارد. این گرایشات، فعالین دیگری را نیز که دعوت نموده اند و سعی در جذب آنها در شورا دارند، فقط از بخش رادیکال جنبش کارگری انتخاب کرده اند. بنابراین مرزبندیهای فوق با گرایشات حکومتی و رفرمیستی خود بهترین ماتریال برای همکاری بین گرایشات رادیکال است.

ایشان گفته اند که: «همه گرایشان فوق تبیین یک دستی از سازمان دادن کارگران و نوع تشکلی که باید کارگران در آن سازمان یابند و یا اینکه چگونه شروع کنند، ندارند»

اولا که تا به حال من ندیده ام گرایشات فوق مثلا مخالف شورا باشند و اساسا شرکت آنها برای ایجاد شورای همکاری بیانگر این واقعیت است، دوما هم با نوع دیگری از تشکل مثل سندیکای شرکت واحد نیز هیچک مخالفتی نداشته و اساسا چنانچه در جزئیات و حتی نوع تشکل و سازماندهی نیز اختلاف قابل توجهی داشته باشند و هر کدام گرایشات و تشکل خود را داشته باشند، آیا در ظرف دیگری مثل همین شورای همکاری نمی توانند با هم اتحاد عمل داشته باشند. و اساسا مگر این شورا خود نوعی تشکل مورد توافق برای همکاری نیست؟

در ادامه آقای اصغر بهروزی چنین می گوید: «در چنین وضعیتی لزومی ندارد که فعالین کارگری در ایران خودرو، حتما قبل از دست بردن به سازماندهی کارگران با انجمن فرهنگی کارگران مشورت بکنند! و آنهم نه مشورت بلکه باید فعالین دیگری برایشان بنوعی تصمیم بگیرند و بدتر اینکه باید از رادیکالیسم خود کوتاه بیایند تا مورد تائید تک تک اعضای این نهاد قرار بگیرند». (همانجا).

اینجا واقعا معلوم می شود که ایشان چه درکی از شورای همکاری دارد و تصور می کند که فعالین مثلا در ایران خودرو باید از دیگران در شورا اجازه بگیرند تا مبارزه ای را در محل کار خود سازمان بدهند. ایشان قضیه را کاملا بر عکس کرده اند. قرار نیست در این شورا تصمیم بگیرند که مثل در فلان کارخانه حق دارند اعتصاب بکنند یا نه و یا هر مورد دیگری، بلکه مسئله این است که این شورا سعی نماید و بدنال همکاری و اتحاد عملی باشند تا از مبارزاتی که مثلا در ایران خودرو و یا هر جای دیگری می شود، حمایت و پیشستیانی نمایند این شورا مثلا می تواند به حمایت از کارگران اعتصابی، تجمعی ترتیب دهد و ... این شورا سعی دارد با اتحاد عمل در مقابل مثلا دستگیری و یا محاکمه فعالین جنبش کارگری ایستادگی نماید، این شورا سعی می کند

نسبت به اخراج ها و قراردادهای موقت حرکت مشترکی انجام دهد، این شورا سعی می کند برای دستمزدی انسانی و متناسب با رشد تورم، مبارزه مشترکی انجام دهد و به هیچ وجه قرار نیست کسی از رادیکالیسم خود کوتاه بیاید و یا برای دیگری تعیین نماید. در هر موردی نیز که یک گرایش و تشکلی در این شورا احساس نماید حرکتی را قبول ندارد و جایی برای همکاری وجود ندارد، می تواند فعالیت مستقل خودش را داشته باشد و این مسئله منافاتی با همکاری دراز مدت و اتحاد عمل در موارد دیگر ندارد.

اما در میان صف مخالفان، مائوئیستها در نشریه حقیقت شماره 33 چنین نوشتند:

«آنچه از پشت طرح شورای همکاری خودنمایی می کند، پرهیز از سیاست است و گریز از بحث و جدلهای اساسی، جارو کردن مسائل مورد مشاجره به زیر فرش و گرایش به نوعی سیاست "همه با همی" درون جنبش کارگری و میان تشکل های موجود.»

لپ کلام این است که ما سیاست زدایی می کنیم و به اکونومیسم در غلطیده ایم و ... و دلیل آن چیست؟ دعوت از فعالین و تشکل های رادیکال برای همکاری و اتحاد عمل.

آیا ایجاد شورایی برای همکاری در میان پیشروان جنبش کارگری و اتحاد عمل بین آنها، معنایش این است که ما دیگر مبارزه ای سیاسی نخواهیم کرد؟ آیا اگر عده ای از کارگران را حول مطالبات عینی زندگیشان بسیج کنیم و بتوانیم پیوندی بین مبارزات خود به خودی برقرار نماییم این سیاست زدایی است؟ اگر ما تلاش می کنیم تا مطالبات و مبارزات ضعیف و ابتدایی را در صفوف کارگران ارتقا دهیم و به مبارزه ای سیاسی و همه جانبه با سرمایه داری بکشانیم، این سیاست زدایی است؟ اگر بخواهیم از حرف زدن در گوشه ای از ینگه دنیا پرهیز کنیم و مبارزات فزاینده کارگران را سازماندهی کنیم سیاست زدایی کرده ایم؟ اگر مبارزه ما فقط برای یک ریال و دو ریال است و از سیاست بیزاریم چگونه است که شاخک های پلیس سیاسی چنین تیز شده و فعالین جنبش کارگری مورد آزار و تعقیب قرار می گیرند؟ اگر ایجاد شورای همکاری فقط یک چانه زنی اقتصادی و بی ارزش است، پس چرا تمام احزاب و گروه های سیاسی در این باره اظهار نظر می کنند؟ آیا ایجاد تشکل های کارگری و توده ای که برای مطالباتشان مبارزه می کنند و بخش های بیشتری از کارگران را سازمان می دهند در تضاد با فعالیت حزب طبقه کارگر و یا هر تشکل سیاسی دیگر کارگران است؟

سازمان دهی مبارزات پراکنده طبقه کارگر دقیقا راه را برای مبارزات سیاسی و تاثیر متقابل این دو بر هم باز می کند. بین مبارزه طبقاتی جاری طبقه کارگر و مبارزه سیاسی آگاهانه آن دیوار چین وجود ندارد و تمام هم و غم یک فعال سوسیالیست این است که مبارزه خود به خودی را بتواند به مرحله ای بالاتر بکشاند. آیا شوراهایی که در روسیه شکل گرفتند و متشکل از خیل عظیم کارگران، دهقانان و سربازان بودند، تشکلی اکونومیستی بود؟ و فعالیت بلشویک ها در این شوراها کاری عبث بود؟

بنابراین لنین از همه فعالین سیاسی اکونومیست تر بوده که شعار تمام قدرت در دست شوراها را داد. بلشویک ها سالها مبارزه کردند تا توانستند، درون شوراها سیاست انقلابی را جا بیندازند. اما نشریه با اصطلاح حقیقت برای اثبات اینکه ما «سیاست زدا هستیم» از شخصی بنام امیر پیام فاکت آورده و آن را بجای نظر ما قالب کرده است، تا هر چه بیشتر در این رابطه سواستفاده نماید و چون خود بر این عمل ناصداقانه واقف است، گفته: «حتی اگر خیلی از همین ها هر گونه پیوند نظری خود با امیر پیام را انکار کنند». (همانجا)

من آقای امیر پیام را نمی شناسم و نوشته های ایشان را هم متاسفانه نخوانده ام، اما آنچه مسلم است این است که نظرات شورای همکاری فقط توسط بیانیه هایی که می دهد و در آینده سخنگوی آن اعلام خواهد شد و فاکت مائوئیستها کاملا بدور از واقعیت است. فاکت آورده شده چنین است:

«بطور خلاصه اینان گرایش به غیر سیاسی کردن تشکل های در برگیرنده کارگران دارند. گرایش به رقیق کردن چارچوب مواضع و شعارهای این تشکل دارند. گرایش به هر چه علنی و قانونی کردن فعالیت این تشکلهای دارند تا انگیزه و علاقه و جرات بیشتری در توده کارگران برای پیوستن به آنها ایجاد شود و تشکل های واقعا توده ای و فراگیر به وجود آید». (همانجا)

من در اینجا با صراحت تمام اعلام می‌کنم که نه خودم به عنوان یک نماینده در این شورا و نه تمام دوستانی را که می‌شناسم قصد غیر سیاسی کردن تشکل‌های در برگیرنده کارگران را ندارند. مائویست‌ها این فاکت را به دروغ به ما منتصب کرده‌اند، تا هر چه بیشتر بتوانند تهمت خود را بقبولانند. مبارزه ما برای فراگیر کردن تشکل‌ها و ابراز مطالبات بیشتر فقط به مسئله توازن قوا در کشاکش بین طبقه کارگر و سرمایه‌داری، ارتباط دارد. قصد ما به هیچ وجه این نیست که مبارزه کارگران در یک تشکل سیاسی را به یک مبارزه اقتصادی تبدیل نماییم، بلکه کاملاً بر عکس، مسئله بر سر ارتقا مبارزه طبقاتی و همراه کردن و متشکل کردن بخش زیادی از کارگران است.

آیا یک مبارزه خود به خودی و پراکنده و بدون ارتباط می‌تواند بیشتر سیاسی و ضربه زننده به سرمایه‌داری بشود و یا مبارزه کارگرانی متشکل و مرتبط.

هیچ یک از فعالین شورای همکاری مخالف مبارزه سیاسی تشکل‌ها و گروه‌های نیستند و این بیانگر مرزبندی آنها با اکونومیسم و سیاست زدایی است.

اساساً در جامعه‌ای که برای ایجاد یک تشکل کارگری، از همان ابتدا با غیر قانونی بودن آن روبرو می‌شویم و با توجه به این شرایط و بدون در نظر گرفتن همه سرکوب‌ها و پیامدها اقدام به ایجاد آن می‌نماییم، مسئله کاملاً سیاسی می‌شود. اینجا اروپا نیست و ما هم بر خلاف قیاس کاملاً غیر واقعی مائویست‌ها قابل مقایسه با ILO نیستیم، هر گام مبارزه و پیشروی ما با مانع پلیس و سرکوب مواجه است.

اما مائویست‌ها برای اینکه ثابت کنند فعالیت ما بیهوده است، دلایل دیگری هم تراشیده‌اند:

«.....عموماً در دوران‌های طولانی حاکمیت طبقات ارتجاعی و مستبد، ایجاد تشکلات مستقل کارگری که خصلت توده‌ای و فراگیر و باز داشته و واقعاً مبارزه‌جو باشند و مقاومت و مطالبات و منافع طبقه کارگر را نمایندگی کنند ناممکن است. چنین تشکلات فراگیر و گسترده‌ای را فقط به نسبتی که اوضاع برای فعالین باز و گسترده و مساعد می‌شود. بخصوص هنگام اوج گیری بحران انقلابی و از هم گسیختن سلطه سیاسی و ایدئولوژیک و نظامی طبقات استثمارگر می‌توان ایجاد کرد.» (همانجا)

واضح و مبرهن است که ایجاد تشکل فراگیر کارگری در جامعه‌ای استبدادی به سادگی میسر نیست، اما آیا از این مسئله می‌توان نتیجه گرفت که پس مبارزه در این زمینه باید تعطیل گردد و باید دست‌ها را بالا ببریم. اگر چنین است مبارزه سیاسی که شرایط بدتری دارد و با نگاه مائویست‌ها باید نتیجه گرفت که تا زمان باز شدن فضای سیاسی آنرا هم باید تعطیل کرد. اما نه مبارزه برای ایجاد تشکل‌های کارگری و نه فعالیت‌های سیاسی در جامعه‌ای استبداد زده تعطیل نخواهد شد و بر اساس توازن قوا، و سطح مبارزه طبقاتی است که اینگونه تشکل‌ها می‌توانند خود را تا حدودی تحمل خواهند شد و بر اساس توازن قوا، و سطح مبارزه طبقاتی است که اینگونه تشکل‌ها می‌توانند خود را تا حدودی تحمل نمایند.

مبارزه طبقاتی یک پروسه است که در متن آن باید حضور داشت و بر آن تاثیر گذاشت و آنرا متشکل نمود. اگر جنبش کارگری و توده‌ای برآمد نماید اما طبقه کارگر فاقد تشکل‌های انقلابی و فراگیر خود باشد، شرایطی مثل سال 57 بار خواهد آمد و این مسئله نه تنها در تضاد با فعالیت حزبی و سیاسی نیست، بلکه هر کدام از آنها دو عرصه بسیار تعیین کننده و با اهمیت برای طبقه کارگرند.

اگر در جریان انقلاب سوسیالیستی اکتبر از یکسو شورا‌هایی که میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان تهنی دست را در خود جای داده بودند و از سوی دیگر حزب بلشویک که سالها مبارزه سیاسی کرده بود، وجود نداشتند، آیا باز هم آن انقلاب یک انقلاب سوسیالیستی بود؟ آیا انقلاب سوسیالیستی اکتبر بدون وجود هر یک از آنها قابل تصور بود و آیا آنها حلق الساعه و یکشنبه بوجود آمدند؟

شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری، همچون نهالی است که در محیطی ناامن شکل گرفته. عده‌ای که وجود این نهال در چشمشان خاری است، به آن سنگ پرتاب می‌کنند و از سوی دیگر سایه سیاه دیکتاتوری در تلاش است تا به این نهال نوری نرسد، که مبادا رشد کند و بزرگ شود. به هر حال هر کدام از اینها ممکن است نهال کوچک کارگر را از بین ببرند، حتی ممکن است این نهال از درون دچار افت شود و به چوب خشکی تبدیل گردد. اما آنچه اهمیت دارد این است که این نهال هنوز زنده و سر حال است و تمام

فعالین دلسوز جنبش کارگری باید از این نهال محافظت کنند و آنرا آبیاری نمایند. بی شک این نهال قابلیت رشد و تبدیل شدن به درخت تنومندی برای جنبش کارگری را دارد.

برگرفته از جهان امروز شماره 190